



پژوهش‌های علمی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
مقاله

● دربارهٔ حقوق انسان / دکتر هوشنگ دولت‌آبادی

در روزگار ما بیش از هر مطلبی درباره حقوق بشر صحبت می‌شود و این در شرایطی است که پایمال شدن این حقوق بیش از هر زمان دیگری رواج دارد چون در گذشته‌های دور و نزدیک مردم یا با زورگویان داخلی دست به گریبان بوده‌اند یا با متجاوزان خارجی در حال که امروز در بسیاری از نقاط عالم حریم مردم از درون و بیرون در معرض تجاوز قرار دارد.

درست معلوم نیست که اندیشه «حق» به عنوان یکی از شرط‌های اساسی زیستن از چه زمانی در ذهن بشر تبلور یافته است زیرا حق اگر بجا آورده شود، نشانه ماندگاری ندارد و فقط پایمال شدن آنست که گاهی آثاری باقی می‌گذارد. اما وجود دستورهای کهن مانند ده فرمان حضرت موسی و منشورهای حمورابی و کوروش به منظور مشخص کردن حقوق مردم، نشان می‌دهد که ظلم از هزارها سال پیش رواج داشته است. واقعیت تلخ اینست که بشر ذاتاً آزمند و زورگوست و از آنجا که خواسته‌ها محدودند و زیاده‌خواهی بی‌کران، تجاوز هرگز مهار شدنی نیست. به احتمال نزدیک به یقین اولین انسان یا انسان‌نمایی که اندکی زور در بازوی خود حس کرده، آنرا برای فشردن گلوی فرد ناتوان‌تری بکار گرفته است تا سهم او را از خواسته‌ها غصب کند! این روال کار بوده و هست و هیچ نشانه امید بخشی در افق دیده نمی‌شود که تغییری در آن پدید بیاید...

تاریخ بشر در حقیقت داستان طولانی زورگویی است و چهره‌های سرشناس آن کشور -

گشایانی هستند که غیر از جاه‌طلبی شخصی انگیزه‌ای برای تجاوز به حریم دیگران نداشته‌اند. البته در این دوران طولانی و سیاه ظلم، جنبش‌هایی برای حفظ حقوق مردم به وجود آمده‌اند، اما به نتیجه مطلوب نرسیده‌اند. بعضی از آنها مانند جنبش مزدکیان در ایران با سنگدلی سرکوب شده‌اند و بعضی دیگر که به ظاهر در برانداختن گروهی از ظالمان توفیق یافته‌اند، در عمل زورگویان تازه‌نفسی را جانشین ستمگران از نفس افتاده کرده‌اند و تا آنجا که به حفظ حقوق مردم مربوط می‌شود، حقه بی‌مهری به همان نام و نشان باقی مانده است که از روز ازل بوده! در انقلاب فرانسه انقلابیون خودکامه بر سر کار آمدند و برای جلب توده‌ها عده زیادی را نارواگردن زدند؛ از بطن انقلاب روسیه استالین و کمیسرها برخاستند که پیداد را به اوج تازه‌ای رساندند؛ در چین کمونیست‌ها جای جنگ سالاران را گرفتند و با مردم مثل بهائم رفتار کردند و در کامبوج خمرهای سرخ بیش از یک پنجم هموطنانشان را به قتل رساندند. تعداد این رویدادها از شمار ورق‌های تاریخ بیشتر است چون هر صفحه تاریخ نمودار نوعی ظلم است، اما ستمگری‌های بسیاری بوده‌اند که راه به تاریخ نیافته‌اند. بنابراین شاید مفیدتر باشد به جای پرداختن به آنها از خودمان پرسیم علت پا بر جا ماندن این دشمن حرمت انسان‌ها در طی هزاره‌ها چیست؟

در ناکام ماندن بشر برای به زانو در آوردن دیو ستم، غریزه تهاجم و زیاده‌طلبی انسان یک عامل اساسی است، اما در کنار آن، باید به این نکته توجه داشت که ظلم به صورت یک هدف معین که بتوان در نابودی آن کوشید، قابل شناسایی نیست چون مدام تغییر چهره می‌دهد و حتی مفهوم آن برای ظالم و مظلوم متفاوت است و از آنجا که اثر یکسانی بر طبقات مختلف مردم ندارد، به ندرت جبهه واحدی در برابر آن به وجود می‌آید. افزون بر همه این عوامل نحوه رو به رو شدن مردم با ستمکاران به گونه‌ای است که در بیشتر موارد ظلم را آسیب‌ناپذیر می‌کند. نمونه این تغییر شکل را در ظالمانه‌ترین نوع پایمال شدن حقوق انسان یعنی اسارت و بردگی می‌توان دید که یک فرد آزاد و کم یا بیش مختار را در یک چشم بر هم زدن تا حد یک جانور بارکش تنزل می‌دهد. سابقه این حق‌کشی به جنگ‌های روزگار قدیم بر می‌گردد، اما به صورت یک کسب و کار در قرن‌های دوازدهم تا چهاردهم میلادی در جنوب شرقی اروپا رواج یافته است که بیشتر زنان جوان را از بندر فئودزیا در کنار دریای سیاه به مصر و از آنجا به نقاط دیگر می‌برده‌اند و شاید اشاره به زیبایی «بلغاری» در شعر فارسی بی‌ارتباط با این مسئله نباشد. اسیر کردن و فروختن زنان مظلوم تا زمانی ادامه یافت که با یکی از کشتی‌هایی که برده می‌برد، طاعون به همین بندر راه یافت و بیش از نیمی از مردم اروپا را کشت. اما البته باید به خاطر داشت که این گونه عقوبت دیدن ستمکاران در دنیا بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد و نباید به آن امیدوار بود...

سامان‌دهی برده‌داری به صورت یک ظلم عمومی از افتخارات اروپایی‌هاست. اندکی بیش از



● دکتر هوشنگ دولت‌آبادی (عکس از علی دهباشی)

دویست سال پیش این هموعان به ظاهر متمدن ما به شرق افریقا لشکر کشیدند و با نابود کردن زندگی افراد بومی آنجا تجارت برده‌داری را بنیاد نهادند. توجیه استثمارگران برای به اسارت گرفتن افریقایی‌ها این بود که مردم آن مرز و بوم در فقر، گرسنگی و جهل مطلق زندگی می‌کنند و آوردن آنها به «دنیای متمدن» و به خصوص آشنا کردنشان با تعالیم عالی مسیحیت ارزشی داشتند. سعادت دنیا و آخرت به آنهاست! واقعیت نفرت‌انگیزی که در پس این اقدام «بشر دوستانه» مخفی بود و در دهه‌های اخیر آشکار شده، اینست که ایتالیایی‌ها یعنی اولین مهاجمان، طاعون گاوی را با چهارپایان بارکش خودشان به افریقا بردند و در زمان کوتاهی اقتصاد تمام قاره را که بر دامداری استوار بود، نابود کردند و مردم را به فقر مطلق کشاندند.

دو سده بعد از این رویداد هولناک کشورهای افریقایی استقلال یافتند، اما در عمل برده‌داری در آنجا باقی مانده و فقط تغییر شکل داده است. کشورهای افریقایی در اثر سوء تدبیر و نادرستی رهبرانشان، ورشکسته و وامدار ابدی هستند و دسترنج مردمشان حتی برای پرداخت سود وام‌هایی که گرفته‌اند و به هدر داده‌اند، کافی نیست. آنها مجبورند تقریباً تمام درآمدشان را در اختیار وام‌دهندگان یعنی برده‌داران سابق بگذارند و به حداقل خوراک و پوشاک قناعت کنند. این نوع نوین برده‌داری ظاهری انسان دوستانه دارد و البته این مزیت را هم داراست که برده‌داران برخلاف دوران گذشته وظیفه‌ای برای تأمین مسکن و خوراک بردگانشان ندارند...

تغییر چهره برده‌داری را در جهان کنونی زیر نقاب‌های دیگر هم می‌توان دید. مثلاً تقسیم‌بندی کشورها به «شمال و جنوب» یا «پیشرفته و در حال پیشرفت» نشان دهنده تصویری است که هنوز در ذهن مغرب زمینی‌ها باقی مانده است. برای آنکه گمان نرود این نحوه تفکر یادگار روزگار رفته است، توجهتان را به اتفاقی جلب می‌کنم که اخیراً در انگلستان یعنی کشوری رخ داده است که به پیشگامی در برانداختن برده‌داری افتخار می‌کند. سه ماه پیش سازمان ملی بهداشت انگلستان که متولی امور درمانی دولتی است طی اطلاعیه‌ای به واحدهای تابع خود اعلام کرد که براساس پژوهش‌های انجام شده، زدودن کامل میکروب‌ها و ویروس‌های کشنده با هیچ یک از روش‌های معمول میسر نیست و مراکز درمانی دو ماه فرصت دارند تا ابزار جراحی یکبار مصرف را جانشین وسایل فلزی کنند. این قسمت از اطلاعیه حاکی از بیداری مسئولان و تلاش ستودنی آنها برای حفظ سلامت مردم است، اما در آخر همین بخشنامه آمده است که وسایل قدیمی نباید دور ریخته شوند چون یک مؤسسه خیریه تعهد کرده است این ابزار را به خرج خودش جمع‌آوری کند و برای استفاده به کشورهای چاد و آنگولا بفرستد! این اطلاعیه که مسلماً بدون توجه به محتوای اهانت آمیزش صادر شده، به روشنی نشان می‌دهد که در ذهن مردم به اصطلاح متمدن مغرب زمین، بین حق خودشان و حق مردم جهان سوم برای سلامت زیستن چه تفاوت فاحشی وجود دارد. اما شاید خفت بارتر از آن تبعیض، این واقعیت باشد که ما جهان سومی‌ها این خواری را به جان خریده‌ایم چون تردیدی وجود ندارد که پزشکان محروم چاد و آنگولا بی‌صبرانه چشم به راه رسیدن این وسایل هستند تا بتوانند به بیمارانشان کمک کنند!

نمونه دیگری که می‌توان به کمک آن چند چهره بودن حق‌کشی را بررسی کرد، بلایی است که بر سر یکی از ابتدایی‌ترین حقوق انسان یعنی حق آموختن آمده است و ما برای بررسی آن نیازی به اینکه پایمان را از مرزهای وطن عزیزمان بیرون بگذاریم، نداریم. انسان در میان جانداران تنها موجودی است که زندگی را از «پایان» راه نسل قبل از خودش آغاز می‌کند. به عبارت دیگر تجربه‌هایی که در طی یک عمر اندوخته می‌شوند، از راه نقل سینه به سینه و در ابعاد بسیار وسیع‌تر از راه نوشتن و خواندن در اختیار نسل‌های بعدی قرار می‌گیرند و تنها به همین دلیل است که بین زندگی اولین انسان‌ها و مردم زمان ما چنین تفاوت آشکاری وجود دارد. سواد موجب تعالی می‌شود و حکمرانان سلطه‌گر زمان‌های گذشته می‌دانسته‌اند که برای استوار ماندن پایه‌های حکومتشان در حفظ ساختار طبقاتی جامعه و باقی ماندن هر کسی در جای خودش بکوشند. به روایت تاریخ انوشیروان ساسانی هر فردی از طبقات سوم و چهارم اجتماع را که در صدد فراگیری خواندن و نوشتن بر می‌آمده مستحق مرگ می‌دانسته است و البته این



حکمت قاطع که افراد باسواد خطر جدی برای حکومت‌های خودکامه به حساب می‌آیند، از نظر حاکمان بعد از خسرو انوشیروان هم پنهان نماند و اندکی بیش از صد سال بعد از اوقتیبه ابن مسلم والی عرب خوارزم دستور داد در آن خطه هر کسی را که سواد خواندن و نوشتن دارد، از دم تیغ بگذرانند.

در کشور ما بعد از خاموشی بسیار طولانی، در آغاز سدهٔ ششمی کتونی شوق آموختن در مردم پیدا شد و رفته رفته کار به جایی رسید که جوانان هیچ آرزویی جز راه یافتن به مراکز آموزش عالی نداشتند. تحصیل ابتدایی و متوسطه رایگان بود و هر کس استعداد بیشتری داشت از سد آزمون ورودی دانشگاه‌ها که در کمال امانت انجام می‌شد، می‌گذشت و به کعبهٔ آمال می‌رسید. امروز در مملکت ما شوق آموختن هنوز باقیست، اما حق آموختن در حال پیامال شدنست. برای راه یافتن به مراکز آموزش عالی باید به دبیرستان‌های خوب رفت که پرداختن شهریهٔ سنگین آنها از عهدهٔ طبقهٔ متوسط جامعه بر نمی‌آید. علاوه بر آن باید از کلاس‌های کنکور استفاده کرد که باری اضافه بر دوش خانواده‌هاست و تازه آن گونه که آشکار شده است، سوال‌های آزمون ورودی فقط در اختیار وزارت جلیلهٔ علوم نیستند و در بازار آزاد هم عرضه می‌شوند. افزون بر همهٔ اینها نهضت مقدس خودکفایی بسیاری از دانشگاه‌ها را واداشته است که بیرون از مجرای آزمون همگانی، با دریافت ورودیه و شهریهٔ بسیار سنگین تعدادی دانشجو

بپذیرند. البته ممکنست در حال حاضر تعداد این دانشجویان زیاد نباشد، اما به طور قطع ضرورت خودکفایی هر چه بیشتر، کار را به جایی خواهد رساند که در آینده‌ای نه چندان دور، آقازاده‌ها به چند دختر و پسر جوان که زیر سایهٔ درخت‌ها راه می‌روند و درس می‌خوانند، اشاره خواهند کرد و با تمسخر خواهند گفت: «این‌ها نمونه‌هایی از نوع در حال انقراض دانشجو هستند که از طریق آزمون سراسری به دانشگاه ما راه پیدا کرده‌اند»

این پیش‌بینی ممکنست اندکی اغراق‌آمیز به نظر بیاید، اما واقعیت تلخ اینست که ما شاهد پایمال شدن تدریجی حق همگانی آموختن هستیم چون در شرایط کنونی برای رفتن به مراکز آموزش عالی باید از حد معینی از تمکن برخوردار بود.

به عرض رسید که یکی از علت‌های پایمان شدن حق اینست که مفهوم آن برای ظالم و مظلوم یکسان نیست. شاید بهترین نمونه برای تشریح این تضاد، شعاری است که مردم تحت ستم در همه جا بر زبان می‌رانند و می‌گویند «حق گرفتنی است نه دادنی». آنچه خلق ستم کشیده از این جمله می‌فهمند اینست که نباید دست روی دست گذاشت و به انتظار لحظه‌ای نشست که ظالم به طیب خاطر حق را به صاحب حق بازگرداند. اما به احتمال نزدیک به یقین آنچه صاحبان قدرت از این عبارت درک می‌کنند، اینست که «اگر جایی حقی هست، باید آنرا به زور گرفت و نباید آنرا به کسی داد» و البته نیازی به گفتن نیست که کار عالم به کام کدام یک از معتقدان این دو مفهوم متضاد ادامه می‌یابد...

عده‌ای از متفکران زمان ما در رویایی شیرین، دنیا را یک دهکدهٔ بزرگ بدون مرز توصیف می‌کنند، اما واقعیت اینست که حق شهروندی در این دهکدهٔ بشری با معیارهای دو گانه تعیین می‌شود و به همین دلیل می‌توان گفت که پایمال شدن حقوق اساسی انسان بیش از هر زمان دیگر رواج دارد، اما تفاوتی که جهان ما با گذشته دارد در اینست که صاحبان قدرت با تسلطی که بر ابزار اطلاع‌رسانی دارند، می‌توانند حق را ناحق را حق جلوه بدهند.

در ابتدای این نوشته از نحوهٔ رویارویی مردم با ستم به عنوان یکی از علت‌های تداوم آن سخن به میان آمد. تحمل ظلم برای هیچ کس مطلوب نیست، اما واکنشی که مردم در برابر پایمال شدن حقوقشان نشان می‌دهند، بسیار متفاوت است. عدهٔ بسیار کمی در مقابل آن می‌ایستند و حتی از فداکردن جانشان دریغ ندارند. بدیهی است که این افراد بسیار کم شمار مورد تحسین قرار می‌گیرند و در بعضی موارد جاودانه می‌شوند، اما بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد که شعلهٔ پایمردی آنها آتش در خرمن خلق روزگار بیاندازد و پایه‌گذار مقاومتی همگانی بشود. ستایش مردم عادی از این افراد به خاطر آنست که نمادی درخشان از چیزی هستند که هر کسی می‌خواهد باشد، اما جوهر ذاتی آنرا ندارد. اگر به این تشبیه با دیدهٔ اغماض بنگرید، می‌توان

گفت که اکثریت قریب به اتفاق مردم، به قیام برابر ظلم به صورت یک «واجب کفایی» نگاه می‌کنند که بجا آوردن آن از سوی یک فرد، تکلیف را از پیش روی دیگران بر می‌دارد... در قطب مخالف این گروه بسیار کم شمار، جمعی از مردم هستند که با کاروان ظلم همراه می‌شوند. در بیشتر موارد این همگامی ناشی از جذابیت طبیعی زور و زورگو است. بسیاری از انسان‌ها بر این باورند با نزدیک شدن به مرکز قدرت، نیرومند می‌شوند و با این کار در حقیقت آن بخش از وجود خودشان را راضی می‌کنند که قدرت طلب است، اما توانایی اقدام برای کسب قدرت مطلق را ندارد. البته کسانی که به لشکر ستمگر اصلی می‌پیوندند، به امتیازهایی دست می‌یابند و به صورت زورگویان دست دوم می‌توانند به نوبه خودشان به حقوق دیگران تجاوز کنند. اگر ماندگاری یک رفتار دلیل کافی برای مفید بودنش به حساب بیاید، باید پیوستن به اردوی ظالمان را کار پرفایده‌ای بدانیم چون نهمصد سال پیش حکیم بزرگوار سنایی در تشریح اوضاع زمان خودش فرموده است:

بنده خاص ملک باش که با داغ ملک روزها ایمنی از شحنة و شب‌ها زعسس.
در میان این دو قطب متضاد یعنی ستم ستیزان و زورگویان دست دوم، عامه مردم قرار دارند که از روی اجبار با تجاوز از در سازگاری در می‌آیند و برای تحمل این رنج‌های گوناگونی دارند. متداول‌ترین رویه اینست که خلق روزگار حقوق خودشان را به تناسب اهمیتی که برایشان قائلند، طبقه‌بندی می‌کنند و راضی می‌شوند برای حفظ حق‌های مهم‌تر از حقوق کم‌اهمیت‌تر بگذرند. برای بیشتر انسان‌ها «حق زنده ماندن» در بالاترین طبقه و حقوق دیگر از جمله حق «آزاد زیستن» که کم و بیش جنبه تزئینی دارد، در پایین‌ترین مرحله قرار داد و طبعاً کمتر کسی در صرف نظر کردن از حقوق کم‌اهمیت برای زنده ماندن درنگ می‌کند. البته ممکنست زندگی به حدی از سختی برسد که مردم حتی از حق زنده ماندن بگذرند و به مرگ به صورت راه نجات بنگرند. شاید غمناک‌ترین نمونه این واقعه، داستانی باشد که از قتل عام مردم به دست مغولان در بیرون دروازه نیشابور نقل می‌کند و در تاریخ‌ها می‌نویسند که در طی این کشتار وقتی تیغ‌ها کند شدند، قاتلان به افرادی که هنوز زنده مانده بودند، دستور دادند در همان محل منتظر بمانند تا سربازان بروند و با شمشیر تیز برای ادامه کار باز گردند.

البته در کنار شرنگ ظلم، اعتقاد و امید به عدالت هم در ذهن مردم وجود دارد و تا حدی بر زحمتشان مرهم می‌نهد، اما از آنجا که بر اساس تجربه کمتر اتفاق می‌افتد که در این دنیا ستم دیده‌ای به حقش و ستمگری به سزایش برسد، تحقق دادگری راستین در اندیشه بسیاری از انسان‌ها به دنیای باقی موکول شده است و باید اعتراف کرد که اگر این باور نبود، زندگی از آنچه هست به مراتب سخت‌تر می‌شد...

در دنبالهٔ بحث دربارهٔ روش‌هایی که برای رویارویی با ظلم و پایمال شدن وجود دارد، باید یادآور شد که نیاکان زروانی ما راه دیگری برای «ریشه کن کردن ستم» ابداع کردند و به کمک آن به گونه‌ای رهایی دست یافتند. به باور پرستندگان زروان خدای زمان، همهٔ اتفاق‌های عالم از خرد و کلان، از ابتدا در دفتر سرنوشت ثبت شده بودند و بیرون از مشیت مطلق تقدیر، نه چیزی مقدور بود و نه مقدر. به عبادت دیگر، مردم در زندگی فقط سهم داشتند و حقی برای کسی متصور نبود. به این ترتیب آنچه امروز به نظر ما ظلم می‌آید، در آن زمان خواستهٔ تقدیر به حساب می‌آمد. سهم پاره‌ای از مردم براساس مشیت تقدیر بیشتر از دیگران بود، اما این تقسیم نابرابر تجاوز تلقی نمی‌شد. بدیهی است که در این جهان‌بینی ضرورتی هم برای پاداش و کیفر وجود نداشت چون نمی‌توان کسی را برای پیمودن تنها راهی که پیش رو دارد، سرزنش کرد!

در پایان این نوشته که متأسفانه سیاهی خود موضوع بر آن سایه افکنده است، باید این پرسش مطرح شود که آیا واقعاً برای رهایی بشر از این بلای چند هزار ساله هیچ راهی وجود ندارد؟ در کتاب‌های جغرافیا وقتی بلندی کوه‌ها را شرح می‌دهند، اضافه می‌کنند که ارتفاع بلندترین آنها در برابر عظمت کرهٔ زمین آنچنان ناچیز است که سطح کره هموار به نظر می‌رسد. البته این واقعیت برای کسی که نفس‌زنان از سینهٔ کوه بلندی بالا می‌رود، چندان تسلی بخش نیست، اما شاید بتوان با در نظر گرفتن آن راه را پایان‌پذیر دانست. به باور نویسندهٔ این سطور دیوارهای سیاه ظلم هم که جهان امروز را به زندان کوچک و بزرگ تقسیم کرده‌اند، در برابر عظمت وجود انسان و آزادی او حقیرند و بالاخره با توسعهٔ فرهنگ فرو خواهند ریخت، اما این واقعیت را نمی‌شود انکار کرد که ما تا آن مقصد فاصلهٔ بسیار زیادی داریم و تنها کاری که در مرحلهٔ کنونی از دستمان برمی‌آید که امیدمان را حفظ کنیم.

خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و چهار